**در پیرامون شعر نو**

**فرخ، محمود**

بطوریکه میدانیم چندی است دربارهء شعر نو گفتگوئی هست و برخی که‏ منکرند اینطور تصور میکنند که شعر نو بدعتی است که متعمدا(برای تصییع ادبیات‏ فارسی که فعلا بعد از دین اسلام مهم‏ترین وجه جامع جامعهء ایرانی بلکه مردم پارسی‏ زبان است)نهاده شده و آنرا نوعی از سابوتاژ تلقی میکنند و بعضی دیگر آنرا جزو سقوطهائی میدانند که در مراتب و شؤن دیگر نیز مظاهری دارد.

ولی بشهادت قطعه‏ایکه ذیلا نقل میشود شعر نو سابقه دارد و در گذشته نیز کسانی بوده‏اند که حسرت شاعری داشته ولی قریحه و موهبت طبیعی و معلومات و محفوظات لازمه شاعری نداشته و باستظهار مکروهیت اشعار شعرای مقتبس و مقلّد(که‏ در هر عصری فراوان بوده و بلکه اکثریت مطلق داشته‏اند و اکنون شماره و تاریخ آنها را نمی‏شناسید)خواسته‏اند ترّهات خود را که فاقد تمام اوصاف لغت شعر است لقب‏ شعر دهند و همدردهائی هم داشته‏اند که با آنها همداستانی کنند،ولی گذشت زمان آثار آنها را با آثار شعرای مقلد بی‏ابتکار در گورستان فراموشی دفن کرده و آنچه را که‏ شعر واقعی بوده در دفاتر و خواطر ثبت نموده و بجای مانده و حتی با یک مصراع خوب‏ (ای فتنهء برزن آستین برزن)نام یکشاعر را زنده نگاهداشته است.

در قطعهء ذیل-بطوریکه ملاحظه خواهند فرمود-شهاب ترشیزی‏1که در حدود یکصد و شصت سال قبل در گذشته،هم از کسی که در سخن رسم نو انگیخته و برخلاف‏ خود او که از نکته‏های دری نظم میکرده از بذله‏های نوگفته و لفظ و وزن را رعایت‏ نمیکرده،و هم از دیگری که چنین کسی را بر او فضیلت نهاده بسختی قدح نموده است:

قطعهء شهاب ترشیزی در تنبیه ملامؤمن کرمانی:

تو ای مرد ابله که پیشت یکی است‏ نی بوریا بانی عسگری‏2

(1)در مجمع الفصحا ذاکری از این شاعر مفلق و دو فرزند او هست و مرحوم استاد ملک الشعرا بهار در شمارهء 1 و 2 و 3 سال 13 مجلهء ارمغان حق مطلب را ادا فرموده.خانوادهء معروف شهابی در مشهد از احفاد او هستند.

(2)عسگر نام موضعی در شوشتر که شکر آنجا شهرت داشته(فرهنگ بهار عجم).

نه واقف ز لطفی نه عارف بوزن‏ نه آگه ز شعری نه از شاعری‏ چه دانی که در گفتن داستان‏ ز«نامی»1نباشد مرا برتری‏ برو توبه کن زین سخن باز گرد که در کیش دانش بود کافری‏ چو موسی عمران بود دم مزن‏ ز آواز گوسالهء سامری‏ به بیدابشی روزگاری گذشت‏ که گم شد نشان سخن گستری‏ خری چند رسمی نو انگیختند که چون تو خران‏شان خرند از خری‏ بر آن شیوه یک چند گفتند شعر همی تا که آمد ز در«آذری»2 کنون ناقدانند در روزگار که معجز شناسند از ساحری‏ مرا سوی ایشان بود گوش دل‏ نه بر ژاژخایان گه داوری‏ شناسندگان نیک دانند باز زر اندود قلب از زر جعفری‏3 سخن نیست سجن است در نزد عقل‏ چو از حکمت و پند باشد بری‏ سخن‏های نامی ز حکمت بری است‏ اگر حرف حرفش همه بشمری‏ وی از سرو و از سنبل و لاله گفت‏ من از ماه و از زهره و مشتری‏ وی از بذله‏های نو انگیخت نظم‏ من از نکته‏های بلند دری‏ چه هنگام شبهه است و جای تمیز میان مه و مهر و حور و پری‏ بدان ماند این شبهه کز ابلهان‏ میان ظهیر آمد و انوری‏4 امامی شناسد حد خویشتن‏ به از سعدی ارداندش همگری‏5 گرفتم که بر شعر نامی قصر به نرخ ثریا شود مشتری‏6 چه من به ز نامی چه او به ز من‏ تو اندر میانه چه...میخوری

(1)میرزا صادق نامی اصفهانی معاصر شهاب و شاعر معروفی است و چون موضوع حملات شهاب‏ بر او که پیرو نظامی بوده صدق نمیکند،شاید شاعر دیگری«نامی»تخلص بوده است.

(2)در دو نسخه که در کتابخانه خود بنده هست و یک نسخه که در کتابخانهء آستانه است این مصراع‏ بسه قسم نوشته شده که شاید اصح آن چنین باشد که در اینجا نوشته شده و ظاهرا بقرینهء آنکه در این‏ قطعه همگر را نیز همگری آورده مقصود آذر بیکدلی مؤلف آتشکده باشد که معاصر بوده‏اند.

(3)زر جعفری نوعی از زر خالص.

(4)اشاره بقطعه‏ای است که از کاشان بمجد همگر نوشته‏ و سؤال کرده‏اند که از اوری و ظهیر کدام ترجیح دارند.(مجمع الفصحا و کتاب از سعدی تا جامی.)

(5)اشاره برباهی مجد همگراست که میگوید(هرگز من و سعدی بامامی نرسیم)بمجمع و صفحهء 137از سعدی تا جامی رجوع شود.

(6)کذا فی الاصل.